

پیش‌خواران

زندگی فلسطینیان در کرانه باختری

در آیینهِ روایتی زنانه

سکوت کنید!

«گلد! اینجا خوابیده»

■ سمانه صادقی



می‌شود. مجموعه‌ای که سعاد العامری و بر اساس یافته‌های خویش آن را به رشته تحریر درآورده، لیل‌اسادات حسینی آن را به فارسی برگردانده و انتشارات سسوره مهر، روانه بازار نشرش ساخته است. تارنمای ناشر در بسط چیستی ماجرا، نکات ذیل مهم را از نظر دور نداشته است:

کتاب «گلد! اینجا خوابیده، فلسطین غایبان حاضر»، تألیف سعادالعامری، تر جمه لیل‌اسادات حسینی، در انتشارات سسوره‌مهر منتشر شده است. کتاب از پنج فصل تشکیل شده که عناوین فصل‌های آن شامل سعاد: یادآوری فراموشی، آندونی: اندر مصائب استاد معمار، هدا، الی: چشم پر بنده و ادای احترام به مادر شوهر است. گذشته برای مردمی که همچنان در وضعیت جنگ نابرابر و در اشغال زندگی می‌کنند، نگذشته است! تاروپود زندگی مردم فلسطین، همچنان با واقعهای که نزدیک به هشت‌دهه پیش رخ داد، گره خورده است. اشغال فلسطین به طور رسمی در پنجم‌می سال ۱۹۴۸ (۱۵۱۱زردیبهشت ۱۳۲۷)، هم‌زمان با اعلام تشکیل دولت اسرائیل و ورود یهودیان از سراسر جهان به این سرزمین آغاز شد. اما این روز که اعراب آن را روز نکبت (به معنای مصیبت و فاجعه بزرگ) نامگذاری کرده‌اند، صرفاً یک تقویم در تاریخ نیست. گویی مصیبت این روز، همچنان و در لحظه به لحظه زندگی تمام مردم فلسطین جاری است؛ نه‌تنها برای نسلی



■ نمایی از بازداشت یک جوان مبارز فلسطینی در منطقه کرانه باختری

که در آن تاریخ ناچار به ترک خانه و وطن خود شد، بلکه برای نسل‌های بعدی نیز همین‌گونه است. سعاد العامری، به نسل پس از نکبت تعلق دارد. پدرمادرش در سال ۱۹۴۸، ناچار به ترک خانه‌شان در بیت‌المقدس و فرار به اردن شدند. او تحصیلاتش را در رشته معماری در بیروت و سپس در دانشگاه میشیگان و اسکاتلند ادامه داد. طی سفری که در سال ۱۹۸۸ به رام‌الله داشت، در همانجا ازدواج کرد و در فلسطین ماندگار شد. سعاد در کتاب گلد! اینجا خوابیده، قصد دارد به جای پرداختن به معماری و نماسی خانه‌ها، به قصه واقعی آدم‌های آن بپردازد. قصه‌گوی خانه‌شان در بیت‌المقدس و فرار به اردن نشود و با آدم‌هایی همراه می‌شود که خانه‌پدری یا خانه کودکی‌شان را طی ماجرای نکبت از دست داده و هر کدام قصه‌ای دارند. آنها نمی‌توانند خانه‌هایشان را فراموش کنند، گذشته‌دست از سرشان برنمی‌دارد. محور اصلی و کلیدواژه کتاب او، خانه است. سعاد در یک سفر غیر قانونی به بیت‌المقدس، در دل مشغولی و وسواس فکری دوستانش شر یک می‌شود و با نثری روان و بیانی احساسی، سرگذشت آنها را از جایی روایت می‌کند که به خانه‌های از دست رفته‌شان پیوند می‌خورد: از خانه‌های زیبا و باشکوهی که رها کردند، از البوم‌های عکسی که به جا گذاشتند، از کلیدهایی که هنوز در جیب‌شان نگه می‌دارند و از غایبانی که حاضرند! سعاد العامری در کتاب گلد! اینجا خوابیده، خواننده را از زاویه و چشم‌اندازی دیگر با زندگی گروهی از فلسطینی‌ها آشنا می‌کند که شاید به ندرت، سخنی از آنها گفته شده باشند. روایت غالبی که اکثر مردم دنیا از فلسطین می‌بینند و می‌شنوند، متأثر از پوشش خبری رسانه‌های اصلی و آمیخته با مسائل سیاسی و جنگ است اما ویژگی بارز این کتاب، یک روایت زنانه از یک زندگی گروهی از مردم کرانه باختری است که شاید بتوان گفت شرایط اشغال برای آنها کاملاً متفاوت با مردم دیگر نقاط فلسطین است. کسانی که تصمیم می‌گیرند، در کرانه باختری بمانند و در فضایی بینابین و با هویتی دوگانه، در کنار اسرائیلی‌ها زندگی کنند! کسانی که جنس اعتراض و مبارزه‌شان، با رژیم اشغالگر متفاوت است...».

عاریخ

تاریخ ۶۰۴۰۸۵۲۳



مسجد شمشیرگرهای شیراز در دوران نهضت اسلامی، کانونی برای اندیشه و بیداری

مسجدی کوچک در کنار خانه «باب»

که کانون اندیشه‌های انقلابی شد!

■ **احمد رضا صدری**

در اغتشاشات دی‌ماه ۱۴۰۴، حمله وحشیانه اوباش سازمان‌یافته به مساجد، نیاید به مثابه رویدادی اتفاقی و احساسی قلمداد شود. این واقعه نمادی از کینه‌ورزی دشمنان نظام اسلامی به یژه طیف موسوم به سلطنت‌طلب، با نمادهای دینی در جامعه است. چنانکه

این فرایند در ادوار سلطنت رضا خان و فرزندی‌ش نیز به اشکال گوناگون خود را نشان می‌داد. اینک و در آستانه فرارسیدن دهه فجر انقلاب اسلامی، به بازخوانی کارکرد مسجد شمشیرگرهای شیراز در دوران نهضت اسلامی و نقش آن در پرآکندن انگیزه اعتراض و انقلاب در استان فارس پرداخته‌ایم. امید آن که تاریخ پژوهان انقلاب اسلامی و عموم علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.

■ ■ ■

■ **مسجدی در کنار خانه رهبر بهائیت در شیراز!**

مسجد شمشیرگرهای شیراز، در نقطه‌ای تاریخی از این شهر واقع شده است. خانه سیدعلی محمد باب در شیراز، به مثابه یکی از مکان‌های مقدس برای فرقه بهائیت به شمار می‌رفت. هم از این روی پیروان این فرقه تصمیم گرفتند، تا منازل و ساختمان‌های واقع شده در اطراف آن را بخرند و آن را به صورت یک مجموعه حفظ کنند. هوشیاری علما و متدینین اما مانع از این امر شد و آنان مسجد شمشیرگرها را در کنار منزل باب بنا نهادند! این مسجد در دهه ۴۰، با سخنرانی‌ها و دروس عالم متفکر زنده‌یاد آیت‌الله محی‌الدین حائری شیرازی، مکانتی والا یافت و به یکی از مراکز ثوری پرذاری انقلابی تبدیل شد. زنده‌یاد مهندس سبسی آقای طاهری از مبارزان انقلاب اسلامی، در خاطرات خویش آورده است:

«از همان سال‌های ۱۳۴۳-۱۳۴۲، سنگر من در مسجد شمشیرگرها، در کنار خانه سیدعلی محمد باب واقع شده بود که کعبه بهایی‌ها به شمار می‌رفت! بنده و اعضای انجمن حجتیه، این مسجد را با هم مبارزه با بهائیت کردیم؛ اقرار دار دعوت می‌کردیم و سخنرانی می‌شد. آنها افراد متناسب با خود را عضوگیری می‌کردند، من هم افراد متناسب با خودم را جذب می‌کردم، ولی در تأسیس این جلسه با هم رابطه حسنه داشتیم. سپس آقای حائری را دعوت کردم، تا در آنجا سخنرانی کنند. آقای حائری تحصیلات‌شان تمام شده بود و ایشان می‌رفتند نه به منبری! هر کسی هم که پیشنهادی می‌داد، نوعاً به سختی قبول می‌کردند! ما با هم هم‌کلاس بودیم و بعد از شش، هفت سال مجدداً یک‌دیگر را دیدیم. ما در سال ۱۳۳۵، ششم ریاضی را با هم بودیم؛ او راهی حوزه علمیه قم شد و من هم به دانشکده فنی رفتم. تا اینکه در سال ۱۳۴۲ و بعد از هفت سال، ایشان را دیدم و به وی گفتم: شما در این مسجد سخنرانی کنید و جوان‌ها را از خطر بهائیت نجات دهید. گفتم: اگر به استخاره مقید هستید استخاره کنید، مطمئناً خوب می‌آید. در هر صورت ایشان استخاره کرد و استخاره‌اش هم خوب آمد و در مسجد از وجودش استفاده شد. بعد هم ایشان به این کار علاقه‌مند و به خاطر همین جلسات هم، تبعید شد. من در ۱۹ تیر ۱۳۵۱ بازداشت شدم و پس از آن، تمامی اعضای مسجد شمشیرگرها هم دستگیر شدند...».

دوره، شیراز، آیت‌الله محی‌الدین حائری شیرازی در حال پرازد یک سخنرانی

محمدحسین روزی طلب: «مسجد شمشیرگرهای شیراز، در ابتدا یک خانه بود و منزل سید علی‌محمد باب سر سلسله فرقه بهائیت، در پشت آن قرار داشت. بهایی‌ها خانه‌های اطراف آنجا را می‌خریدند، تا کل محله را در اختیار داشته باشند اما علما و متدینین شهر هوشمندی به خرج دادند و مانع از تحقق این نقشه شدند و در نهایت، آنجا را به مسجد تبدیل کردند. در مسجد شمشیرگرها، در حاشیه برنامه‌های آموزشی و تربیتی، فعالیت‌های ورزشی هم انجام می‌شدند...»

با جوانان و نوجوانان تمرین می‌کردند. گاهی اوقات هم، جمعا به کوه می‌رفتیم، در حاشیه فعالیت‌ها و تمرینات ورزشی، به بحث درباره مسائل روز و موضوعات سیاسی هم می‌پرداختیم. من در آن دوره، مشغول گذران تحصیلات دانشگاهی در شهر اهواز بودم اما هر ۱۵ روز یکبار به شیراز و خدمت آقای حائری می‌رفتم. در آنجا با افرادی چون آقایان: غلامعلی حداد عادل، احمد توکلی و محمود فرشیدی - که در دانشگاه شیراز درس می‌خواندند- آشنا شدم و برخی فعالیت‌های سیاسی را نیز با هم انجام می‌دادیم. بنده از آغاز دوره تکلیف، مقلد حضرت امام بودم و تلاش داشتم تا در خط ایشان حرکت کنم. آقای حائری از دوره حضور در مسجد شمشیرگرها، همواره درباره امام صحبت می‌کردند و به همین دلیل نیز مدام دستگیر و زندانی و تبعید می‌شدند. توصیه‌های ایشان به بنده هم و مسیر و راستای منویات و تفکرات رهبر انقلاب بود. مناسب است که در اینجا، به یک نکته اشاره کنم. نوع رابطه ما با آیت‌الله حائری و سایر علما و روحانیون، مطلقاً از جنس مرید و مرادی نبود و خود ایشان هم، ما را از این کار بسیار منع می‌کردند. آن بزرگوار را در جایگاه یک آموزگار می‌دیدیم و همین نیز موجب ارادت ما به ایشان بود. گروه‌های الحادی، کمونیست‌ها و منافقین، تلاش زیادی برای منحرف کردن ما انجام دادند اما به برکت وجود آقای حائری و سایر علمای منطقه، در نیل به هدف توفیقی نیافتند...».

■ **تدریس «ولایت‌فقیه» و حساسیت شدید ساواک**

گفتم که مهم‌ترین اولویت در سخنرانی‌ها و دروس مسجد شمشیرگرها، تجهیز نظری مخاطبان جوان بود. آیت‌الله حائری در جلسات خود، موضوعات مهمی چون «ولایت‌فقیه» را مورد بررسی قرار داد که برای ساواک بس حساسیت برانگیز شد. حبیب‌الله فسحت از شرکت کنندگان در این جلسات، مآوقع را اینگونه به تاریخ‌نویس‌هاست: «آشنایی ما، در دوره پیش از پیروزی انقلاب اسلامی و از جلسات چهارشنبه‌شب مسجد شمشیرگرهای شیراز آغاز شد. موضوعاتی که برای آیت‌الله حائری نیز پوششی الهیاتی نداشت، بیشتر در حوزه مسائل تربیتی بودند. برای فعالیت‌های مذهبی و سیاسی است. مرحوم آقای حائری چون علاقه شرکت‌کنندگان را به ورزش می‌انداختند، مسابقات والیبال، بسکتبال و کوهپیمایی بر گزار و خودشان هم در آنها حضور پیدا می‌کردند. این روابط و حضور در برنامه‌ها، تا مقطع تحصیل ما در دانشگاه هم ادامه یافت. ایشان به شاگردان، مستمعان و اطرافیان خویش، اهمیت فراوان می‌دادند و در همه حال سعی می‌کردند تا از ما جدا نباشند. رابطه‌مان با ایشان به قدری نزدیک بود که حتی ما را به مجلس عقدشان هم دعوت کردند. طبیعی بود که اینگونه رفتارها، در ما نیز عکس‌العمل‌های عاطفی ایجاد می‌کرد. من در دوره دانشجویی، عضو فعال انجمن اسلامی و در عین حال از اعضای ثابت جلسات آیت‌الله حائری بودم و به همین دلیل، ساواک روی من حساسیت زیادی داشت. یک شب که ایشان تازه از تبعید برگشته بودند، همراه با علمی و فکری بحث می‌شد. در بخشی از این مجالس، مرحوم حائری تفسیر قرآن داشتند که عمدتاً بر آیات جهاد متمرکز بود. علاوه بر این و به صورت خلاصه، در خصوص افکار امام خمینی (ره) هم صحبت و آنها را تبیین می‌کردند. این سخنرانی‌ها پس از آن سال‌ها که این جلسات دوباره برقرار شدند، تأکید فراوانی بر حفظ وحدت میان نیروهای انقلاب داشتند. اصول گرایان و اصلاح‌طلبان را مانند دو زیانه یک زپ می‌دانستند که باید هماهنگ با هم عمل کنند و هر دو به درد نظام اسلامی می‌خورند. ایشان صیغه نظریه‌پرداز ی خویش و خصلت ابتکار را تا آخر حفظ کرده بودند...».

■ **دستگیری جمعی جوانان مسجد**

ساواک چندی پس از جلسات پُر ثمر مسجد شمشیرگرها، دریافت که با یک کانون تولید‌اندیشه انقلابی مواجه‌است. هم از این روی ایجاد محدودیت بر آیت‌الله حائری و شاگردانش را کلید زد. سید حسین ذولنوار از شاهدان موضوع، آن را به ترتیب بی‌امده بازگو ساخته است:

«آیت‌الله حائری مسجد شمشیرگرهای شیراز را به یک کانون فعال مبارزاتی تبدیل و جوانان مؤمن و تحول‌خواه را در آن گرد آوردند. ساواک همواره در کار آقای حائری مانع ایجاد می‌کرد اما ایشان دست از تلاش برنمی‌داشتند و به همین دلیل هم، بخش زیادی از جوانی‌شان در زندان و تبعید گذشت. ساواک این روحانی مجاهد را به دفعت دستگیر و شکنجه کرد؛ به طوری که گوش راست ایشان آسیب دید. در سال ۱۳۵۱ و پس از بازگشت‌شان

روزنامه جوان | شماره ۷۵۱۱

از تبعید، ما حدود ۲۰ نفر بودیم که به دیدار ایشان رفتم، ساواک به همین دلیل، همه ما را دستگیر کرد و به کمیته مشترک ضدخرابکاری برد. آیت‌الله حائری برداشت‌های بدیع خود از اسلام و قرآن را به صورتی جذاب به جوانان ارائه می‌دادند و سبک زندگی صحیح و دینی را در قالب‌های دلپذیر به آنها می‌آموختند. یکی از ویژگی‌های ایشان که موجب جذب جوانان می‌شد، فکور بودن‌شان بود؛ در مورد مسائل مختلف دینی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی، فراوان تحقیق و تفکر می‌کردند...».

■ **در خلق و خوی جذاب امام جماعت**

آنچه در فوق بدان اشارت رفت، در باب موقعیت و فعالیت‌های مسجد شمشیرگرها بود. در این بخش به هنگام می‌نماید که قدری به علل جاذبه آیت‌الله حائری شیرازی، برای جوانان اندیشمند و مبارز دوران خویش بپردازیم. زنده‌یاد دکتر احمد توکلی در این‌باره، نکات ذیل را از نظر دور نداشته است: «من در سال ۱۳۴۸، در رشته برق و الکترونیک دانشگاه شیراز، قبول شدم و در آنجا به واسطه یک بازاری انقلابی و متدین، به نام آقا سیدجعفر عباس‌زادگان، با روحانیون انقلابی شیراز از جمله مرحوم آقای حائری آشنا شدم. در آن سال‌ها جو دانشگاه، همراهی چندانی با حوزه و روحانیون نداشت، ولی چون من تمایلات مذهبی داشتم و دنبال مبارزه بودم، طبیعتاً جذب ایشان شدم. عده‌ای از دانشجویان، واقعاً مذهبی بودند و طبیعتاً با روحانیون رابطه خوبی داشتند. عده‌ای هم مذهبی بودند، ولی روحانیت را قبول نداشتند! اینها اکثراً، جذب سازمان مجاهدین خلق شدند. ایشان همواره، روی جنبه‌های مبارزاتی اسلام تکیه می‌کردند. مرحوم آیت‌الله محلاتی، با متوملین شیراز در از تباط بودند و با مسائل انقلابی هم، ناآشنا نبودند و طبعاً عده‌ای نیز دور ایشان جمع شده بودند. عده‌ای هم که پیرامون شهید آیت‌الله دستغیب جمع شده بودند، بیشتر روی جنبه‌های فردی اسلام و اسور معنوی کار می‌کردند. این حضرات هر کدام، به نیازهایی پاسخ می‌دادند که با هم مشکلی نداشتند. در سال‌های نزدیک به پیروزی انقلاب هم، همکاری‌هایی داشتند. یک گروه محافظه‌کار مذهبی هم در شیراز وجود داشت که با انقلاب مخالف بود اما بروز نمی‌داد و بعد از انقلاب هم، همچنان به فعالیت‌های فرهنگی خود ادامه داد! ایشان ویژگی‌های بسیار خوبی داشتند اما باینکه از نظر مالی متمکن قلمداد می‌شدند، بسیار ساده‌زیست بودند. شجاعت فوق‌العاده‌ای داشتند و مواضع خود علیه رژیم پهلوی را صراحتاً اعلام می‌کردند. بسیار متواضع بودند، به‌طوری که انسان، حقیقتاً از تواضع ایشان شرم‌منده می‌شد! به همین دلیل هم، جوانان زیادی جذب ایشان شدند. ایشان البته تنها روحانی انقلابی شیراز نبودند اما مثنی بسیار صریح‌تری نسبت به سایر روحانیون داشتند و به همین دلیل هم شخصیت ایشان، برای جوانان جذاب‌تر بود.»

■ **اندیشمندی که پیونددهنده گروه‌ها و جریانات دینی و انقلابی بود**

در قسمت پیشین، نقش خصال فردی آیت‌الله حائری شیرازی، در جذب جوانان فعال و مبارز مورد اشارت قرار گرفت. اینک در واپسین بخش از این مقال اما سرشار محمدحسین نجات، توان آن فقید سعید در پیونداندن گروه‌ها و جریانات دینی و انقلابی شیراز را تحلیل و ارزیابی نموده‌است: «در سالیان پیش از انقلاب اسلامی و در شهر شیراز، یکی از دوستانم برای شرکت در جلسات مرحوم آیت‌الله حائری شیرازی، به مسجد شمشیرگرها می‌رفت و مرا هم می‌برد. البته هر کسی را به آن جلسات راه نمی‌دادند و افراد باید انتخاب می‌شدند! تا جایی که یادم است، در این جلسات مباحث اخلاقی مطرح می‌شدند و البته اشاره‌های مستقیم و غیرمستقیمی هم، به جنایات رژیم‌پهلوی می‌شد. ایشان از خاطرات زندان خودشان هم به نکاتی اشاره می‌کردند، به‌نظم مهم‌ترین ویژگی ایشان که باعث جذب همگان، به خصوص جوانان می‌شد، آزادی‌گری و حریت بیان و همس مقابله با جریانات احراری بود. یادم است در آن سال‌ها، انجمن حجتیه شرط کرده بود، فقط کسانی را به جلسات راه می‌دهد که کاری به مسائل سیاسی نداشته باشند! ایشان رئیس انجمن حجتیه در شیراز، آقای امجدی را خواستند و گفتند: باین شرطی که شما گذاشته‌اید، یعنی جوان‌ها به انجمن شما نایندد... آقای مجدی هم در نهایت، این شرط را برداشت؛ در آن زمان انجمن حجتیه، تکلیلات مذهبی شناخته‌شد. او بود و چنین برخوردی با آنها، جسارت و شهامت زیادی می‌خواست. ایشان مسائل جوانان را خیلی خوب می‌شناختند و درباره همان‌ها بحث می‌کردند. آن سال‌ها دانشگاه‌ها، محل بر خورد اندیشه‌های مارکسیستی، مجاهدین خلق و نیز طرفداران افکار مهندس بازرگان، یعنی طرفداران نظریات علم‌زده، شده بود! حضور امثال آقای حائری که به تمام این جریانات اشراف داشتند، بسیار مؤثر بود زیرا ایشان این کتابت را به صورت استدلالی رد می‌کردند و به همین دلیل هم، به عنوان یک شخصیت علمی و دانشگاهی، بین دانشجویان محبوبیت و مقبولیت داشتند. در آن دوران برای دعوت از چهره‌های انقلابی، حساسیت زیادی وجود داشت و انجمن‌های اسلامی، هر کسی را دعوت نمی‌کردند...».

■ **کلام آخر**

مسجد شمشیرگرهای شیراز، چندی بعد و به دلیل قرار گرفتن در مسیر تعریض و توسعه خیابانی، در این شهر، تخریب شد! اما آنچه در قاب تاریخ ماند، نقشی بود که در مقطعی مهم از تاریخ معاصر و بیدارسازی جوانان این شهر ایفا نمود. خاطره این نماد آگاهی و جهاد، در ذهن و ضمیر تمامی آنان که گذشته را می‌شناسند، مانا و جاودانه است.